

روانشناسی شوهران ناسازگار

نویسنده:
دکتر شیلا شارپه

ترجمه و تألیف :
بهزاد رحمتی

مؤسسه انتشارات تلاش

سرشناسه	: شارب، شیدا
عنوان و نام پدیدآور	: روانشناسی شوهران ناسازگار/ نویسنده شیدا شارپ؛ ترجمه و
تألیف بهزاد رحمتی.	
مشخصات نشر	: تهران: تلاش، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۲ ص.
شابک	: 978-600-5791-01-3
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: عنوان اصلی: The ways we love: a developmental approach to treating couples C2000
موضوع	: زنان‌شویی - روان درمانی
موضوع	: عشق
شناسه افزوده	: رحمتی، بهزاد، ۱۳۴۲ - مترجم
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ش ۲/ ۴۸۸/۵ RC
رده‌بندی دبویی	: ۶۱۷/۸۹۱۵۶
شماره کتابشناس ملی	: ۱۹۷۵۳۶۵



موسسه انتشارات تلاش

تهران: خ انقلاب، خ ۱۲ فروردین، پاساژ فروردین، تلفن: ۶-۶۶۴۸۳۳۷۵ فاکس: ۶۶۹۶۲۰۳۹
تبریز: شریعتی جنوبی - تلفن: ۵۵۶۷۳۸۲

نام کتاب: روانشناسی شوهران ناسازگار
نویسنده: دکتر شیدا شارپه
ترجمه و تألیف: بهزاد رحمتی

لیتوگرافی: برنا - چاپ: سماتنگ
نوبت چاپ: اول ۱۳۸۹ - شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
حروفچینی: خرمشاهی

قیمت: ۵۰۰۰۰ ریال
حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک: ۳-۰۱-۵۷۹۱-۶۰۰-۹۷۸-۰۱-۳-۹۷۸-۶۰۰-۵۷۹۱-۰۱-۳ ISBN: 978 - 600 - 5791 - 01 - 3

Mail: talashpublication@yahoo.com
www.talashpublication.persian
blog.com

فهرست مطالب

فهرست مطالب	۳
مقدمه:	۷
بخش اول: شوهران سلطه طلب	۲۳
فصل اول: پیوندهای رویایی	۲۵
زنان، شیفته عشق رویایی هستند	۳۲
فاکتورهای نقش آفرین	۳۴
فرشته نجات	۳۹
فصل دوم: پایان ایام خوش ماه عسل	۴۳
شخصیتی دوگانه	۴۸
خودسرزنشگری	۵۱
زن خوب پیشاپیش نیازهای شوهرش را می شناسد	۵۳
فصل سوم: اهرم های برتری طلبی مرد	۵۷
خشونت و کنترل	۶۱
انتقادات ردیلا نه	۶۶
مکانیسم دفاعی	۶۹
کنترل از طریق خشونت های فیزیکی	۷۴
فصل چهارم: حوزه های برتری شوهر	۷۹
همبستری و کنترل	۸۱

۸۹	 حیوان صفتی جنسی
۹۶	 کنترل‌های مالی
۱۰۲	 مردان درمانده
۱۰۶	 تحرکات اجتماعی و کنترل
۱۱۰	 بچه‌ها و زن‌ستیزان
۱۱۵	 فصل پنجم: چرا زنان در این باتلاق دست و پا می‌زنند؟
۱۱۶	 تله عشق
۱۱۶	 عشق مرضی و کج‌رفتاری
۱۲۳	 حربه هراس‌افکنی
۱۲۶	 سندرم استکهلم
۱۳۱	 فصل ششم: چرا مردان به مرز انزجار می‌رسند؟
۱۳۳	 موقعیت پسر در خانواده
۱۳۷	 مادران درمانده
۱۴۱	 زنان قابل اعتماد نیستند
۱۴۹	 مردان مفلوک
۱۵۵	 علل خشم فزاینده پسران
۱۵۶	 فصل هفتم: علت اصلی شیفتگی زنان چیست؟
۱۵۹	 کیفیات خانواده‌های اولیه
۱۶۳	 الگوی خانوادگی جکی
۱۶۹	 دغدغه عشق پدر
۱۷۳	 دختر نباید دستخوش خشم شود
۱۷۸	 آسیب‌پذیری محسوس دختران نوجوان
۱۸۱	 فصل هشتم: دیوانگی دو سویه
۱۸۳	 اصل وابستگی متقابل
۱۸۴	 درد و خشم
۱۸۶	 عوارض فراگیر استرس و اضطراب

۱۸۹	خودیابی از طریق رویارویی و خشم‌نمایی
۱۹۱	بخش دوم : بازسازی زناشویی‌های مرضی زنان شیفته
۱۹۳	فصل نهم : اهمیت احساسات
۱۹۶	ارزیابی احساسات شخصی
۱۹۸	رابطه عواطف با باورهای ریشه‌دار
۲۰۵	آغاز خودیابی
۲۰۹	فصل دهم : تحول، پذیری زندگی‌بخش
۲۱۱	زناشویی خوب از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟
۲۱۳	قربانیان تنها باید به همت عالی خود چشم داشته باشند
۲۱۴	گام اول: ناظری صرف باشید
۲۱۶	گام دوم: دقیقاً مثل گذشته عمل کنید
۲۱۶	گام سوم: موارد اتهامی و کاستی‌های موهومی خود را بر روی کاغذ آورده و بدون حب و بغض پیرامونشان اندیشه کنید
۲۱۶	گام چهارم: رفتارهای مرضی شوهرتان را با یک زن فرضی از نظر بگذرانید
۲۱۸	گام پنجم: زاویه دیدتان را دگرگون سازید
۲۲۱	مراقب ویرانگری‌های ثانوی باشید
۲۲۳	به هنر تیمارگریتان متوسل شوید
۲۲۵	فصل یازدهم : علاج گذشته‌های دردناک
۲۲۸	رویارویی با عواطف سرکوب شده
۲۳۲	بازبینی پندارهای پیشین
۲۳۵	رهایی همیشگی از پیام‌های مرگبار دوران خردسالی
۲۳۷	فصل دوازدهم : خشم‌تان را کاتالیزه کنید
۲۴۱	ظرایف مرتبط با این نوع خویشتن‌یابی
۲۴۳	دل بستن به مؤلفه‌های نوین ارتباطی

۲۴۴.....	خواسته‌های تان را بر زبان آورید.....
۲۴۷.....	فصل سیزدهم : تحول در رفتارهای قلبی دفاعی.....
۲۵۰.....	تعیین مرزهای نوین رفتاری شوهر.....
۲۵۶.....	واکنش‌های قابل انتظار بیمار دلان.....
۲۵۹.....	اولویت خواسته‌های اصلی.....
۲۶۵.....	فصل چهاردهم : استمداد از کارشناسان زبردست.....
۲۷۱.....	مخالفت زن ستیزان با روان درمانی.....
۲۷۳.....	گزینش درمانگری بی طرف.....
۲۷۷.....	فصل پانزدهم : متارکه عقلانی.....
۲۸۱.....	هراس‌های بی مورد مرتبط با این گسست.....
۲۸۴.....	افسار زدن بر احساس گناه.....
۲۸۸.....	بچه‌ها و احساس گناه.....
۲۹۱.....	واکنش زن ستیزان در برابر طلاق.....
۲۹۴.....	خوداتکایی هوشمندانه.....
۲۹۹.....	فصل شانزدهم : خویشتن‌یابی و بالندگی.....
۳۰۵.....	بچه‌ها و تولدی دوباره.....
۳۰۷.....	یادتان باشد که هر مردی زن ستیز نیست.....
۳۱۰.....	ویژگی‌های پسندیده زنان این عصر و زمانه.....

مقدمه:

زمانی که نانسی^۱ در سن ۳۴ سالگی جهت مشاوره و کسب ارائه طریق به من مراجعه کرد تنها ۴ سال از ازدواج او با شوهرش می‌گذشت. اما مسئله‌ای که آشکارا نمود داشت این بود که این زن با نانسی مجرد از زمین تا آسمان تفاوت داشت زیرا آثار و نشانه‌های درماندگی و فروپاشی روحی و روانی در حرکات و رفتارهای این زن کاملاً محسوس بود.

به هر تقدیر، موضوع از این قرار است که نانسی تا قبل از ازدواجش زنی از هر حیث موفق و شادکام بوده است زیرا در حرفه‌ای اشتغال داشت که مورد علاقه‌اش بوده و او از این طریق بسیاری از خواسته‌های ریشه‌دارش را محقق می‌ساخت. تا قبل از ازدواج نانسی در اِکار صنعت پربازده طراحی پوشاک و البسه مدپرستان بوده و از این طریق به خودباوری نشاط‌بخشی نایل شده بود، به طوری که شرکت‌های رقیب جهت بالا بردن کیفیت تولیدات خود از نقطه نظرات راهگشای این زن بسیار موفق بهره‌مند می‌شد ولی زمانی که نانسی در سن سی سالگی با

جف^۱ ازدواج کرد اوضاع و احوالش کاملاً دگرگون شد.

به این مفهوم که او کاملاً با ماهیت و موقعیت نانسی قبل از ازدواجش خداحافظی کرده و اکنون گرفتار نارسائی‌ها و اختلالات زیستی و روحی فزاینده و چندگانه‌ای بود. لذا بدین واسطه بود که جیت تسکین و کسب آرامش به من رجوع کرده بود. باری، زمانی که نانسی به من مراجعه کرد آکنده از عوارض و اختلالات روحی و جسمی بود و این امر سبب شده بود که نسبت به وضع ظاهرش نیز بی‌تفاوت شده و زندگی را به طور باری به هر جهت و درمانده سپری نماید.

باری، آنچه که تردیدناپذیر بود اینکه شوهرش نقش انکارناپذیری در فقدان خودباوری و عزت نفس نانسی ایفا کرده بود اما باورهای نانسی در این خصوص موجبات حیرت و شگفتی‌ام را فراهم آورده بود زیرا از نظر نانسی شوهرش واجد بسیاری از ویژگی‌های تحسین برانگیز بود. فرضاً نانسی شوهرش را جذاب، خوش ترکیب، آداب‌دان، کامیاب، گشاده دست و برخوردار از بسیاری از ویژگی‌های مثبت دیگر می‌پنداشت.

به هر تقدیر، شواهد و نشانه‌های اولیه حاکی از این است که نانسی زندگی و موقعیت فعلی خود را مدیون و مرهون شوهرش جف (Jeff) می‌داند. زیرا بر این پندار است که علیرغم اینکه شوهرش جذاب بوده و در عین حال وکیل امور هنری موفق است، با این وجود باز هم او را به بسیاری از زنان زیباتر و چشم‌نوازتر ترجیح داده است. چون موقعیت شغلی جف به گونه‌ای است که می‌تواند با بسیاری از زنان و دختران زیبا

ارتباط داشته باشد و این امر گویای این مطلب است که جف عاشق نانسی است. چون اگر چنین عشق پایداری نمود نداشت شوهرش او را به حال خود وا گذاشته و به سراغ زنان زیباتر رفته و این مسئله نشان می‌دهد که جف عاشق و شیدای زنش است.

بله، ذهنیات و پندارهایی از این دست سبب شده بود که نانسی شوهرش را از هر حیث برتر و سرآمدتر از خودش پنداشته و بدین واسطه پیوسته مشغول ستایش او باشد. اما آنچه که برای من سؤال برانگیز بود اینکه چرا علیرغم این کیفیات و روابط خوب چرا نانسی به این حال و روز افتاده است؟

به زبان ساده‌تر اکنون این سؤال مطرح بود که چرا نانسی عزت و حرمت نفس خویش را از دست داده و به این حال زار و رقت‌انگیز افتاده است؟

بله، پرسش‌ها و تناقضاتی از این دست سبب شد که بیشتر نانسی را مورد کاوش و مطالعه قرار دهم. باری او در ادامه اعترافش گفت:

کاستی و عیب بزرگ جف این است که بدون هیچ گونه هشدار قابل تشخیص عصبانی می‌شود. فرضاً تجارب گذشته حاکی از این است که جف به کرات دماغش را سوزانده و او را در میان جمع دوستان و همکارانش تحقیر و سرزنش کرده است. به زبان ساده‌تر، جف ارزشی برای نظراتم قایل نشده و دیدگاه‌هایم را بی‌ارزش می‌پندارد. بله، کیفیات و ذهنیاتی از این دست سبب شده است که به تدریج خودباوری و خوداتکایی‌ام را از دست بدهم.

آنچه که از اظهارات نانسی برمی‌آید حکایت از این دارد که در برزخ کشنده‌ای گرفتار شده است، زیرا دقیقاً از پس تشخیص ماهیت و

شخصیت شوهرش بر نمی‌آمد چون از یک طرف پیوسته او را تحقیر کرده و به باد استهزاء می‌گرفت و از سوی دیگر به واسطه برخی از رفتارهایش موجبات سردرگمی زنش را فراهم می‌آورد.

به هر شکل تندخویی و خودبرتر پنداری شوهرش سبب شده بود که نانسی در رابطه‌ای یکسویه گرفتار آمده و این امر سبب شود که به تدریج بقایای خودباوریش را از دست داده و بدین واسطه همه تصمیمات مرتبط با زندگی مشترک را به شوهرش واگذارد چه اگر در برابر خواسته‌های شوهرش از خود مقاومت نشان می‌داد با خشم و قشقرق تحمل ناپذیر او مواجه می‌شد. نکته قابل ذکر دیگر این است که پس از ازدواج نانسی به ترغیب شوهرش کارش را رها کرده تا به بدین شکل بطور کامل پاسخگوی خواسته‌ها و دستورات شوهرش باشد. به زبان دیگر، اکنون نانسی در موقعیتی افکنده شده بود که حتی تصور شاغل شدن دوباره نیز برایش دشوار می‌نمود، زیرا اعتقادی به توانمندی‌های دوران مجردش نداشت. به این علت بود که در دام این پیوند ناسالم و ناپایدار گرفتار آمده بود.

به این علت روشن است که نانسی نمی‌تواند از خودباوری دوران ماقبل از ازدواجش برخوردار باشد. زیرا شوهرش در همه امور زندگی مشترکشان مداخله کرده و نانسی مجبور است که اوامر شوهرش را مو به مو به مرحله اجرا بگذارد، لذا بدین علت است که نانسی گرفتار ناخودباوری شده است. با این وجود، به وی اطمینان دادم که با همکاری می‌توانیم مجدداً عزت نفس او را به وی بازگردانیم. زیرا این ویژگی انسانی به کلی محو نشده بلکه تنها به حاشیه افکنده شده است.

زمانی که نانسی اولین جلسه مشاوره را ترک کرد بی‌اختیار متوجه

شدم که به واسطه این تجربه خاص عمیقاً متأثر و مضطرب شده‌ام. چون با قدری تأمل بیشتر دریافتم که من نیز وضعیت مشابهی با این زن دارم. کوتاه سخن اینکه به نظر می‌رسید که مورد نانسی از برای من تجربه‌ای استثنایی و برانگیزاننده می‌باشد زیرا مرا از خواب خرگوشی بیدار کرده بود. چون من نیز گرفتار چنین رابطه نارسایی با شوهرم بودم. به زبان ساده‌تر، من نیز مثل نانسی شوهرم را مردی جذاب، خوش مشرب، و عاطفی و با ملاحظه پنداشته و بودن در کنار او را نشاط بخش می‌پنداشتم. اما با قدری تأمل و اندیشیدن در خصوص این نوع روابط خاص و یکسویه، به راحتی روشن می‌شد که در دام پیوندی ناپایدار و ناسالم گرفتار آمده‌ام.

به هر تقدیر، واقعیت این است که سوزان درمانگر و مشاور با سوزان متأهل از زمین تا آسمان تفاوت دارد. زیرا از سر و روی سوزان متخصص و درمانگر اعتماد به نفس و عزت نفس می‌بارید و اما سوزان خانه‌دار در برابر شوهرش به یکباره خودباوریش را از کف می‌داد. به عبارت دیگر، سوزان نیز از وضعیت چندان‌آور نانسی و ایشال او در عذاب بود. زیرا شوهرش دارای این قدرت بود که در یک چشم برهم زدن چنان خشمی را از خود نشان دهد که زنش را وادارد که ناخواسته در برابرش عقب نشینی کرده و بدین واسطه فرودستی و حقارتش را آشکار سازد. بله، سوزانی که مراجعین و مردم به واسطه دانش و تخصصش به وی به دیده احترام نگریسته و او بدین واسطه احساس خودباوری و عزت نفس می‌کرد، در برابر شوهرش چنان ذلیل و زیون بود که می‌بایست تمامی علایق و ترجیحات شوهرش را برآورده سازد. چه در غیر این صورت، با حملات و انتقادات خردکننده شوهرش

مواجه می‌شد.

باری، مورد ناسی سبب شده بود که سوزان روان درمانگر پیرامون شخصیت و ماهیت مردانی از این قبیل، دست به مطالعات گسترده‌ای بزند.

مردانی که آشکارا از اختلالات و نارسائی‌های روحی و روانی رنج برده و این کاستی‌ها و عقده‌ها آنها را وامی‌داشت که این نوع خلاءهای شخصیتی خود را با تسلط یافتن به همسرانشان جبران و تعدیل نمایند. به زبان ساده‌تر این مردان به اشکال مختلف تلاش می‌کردند که قدرت برتر و فرادستی‌شان را به رخ همسرانشان بکشند لذا جهت نیل به این مقصود، این نوع مردان تلاش می‌کنند که با توسل به حملات و انتقادات موزیانه و پیوسته، خودباوری زنان را متزلزل کرده و نهایتاً با زایل ساختن این مؤلفه مهم به اهداف شوم خویش نایل شوند. زیرا زمانی که خودباوری زن از کف رفت در آن صورت، فرادستی مرد و فروروستی زن پدیدار شده و مرد بدین واسطه احساس سلطه و برتری نسبت به همسرش می‌کند. بله، من نیز مثل ناسی رفتار چنین شوهری بودم و پس از مدتی تأمل و اندیشیدن مصمم شدم که ماهیت و خصوصیات انحصاری این نوع مردان را برای خوانندگان محترم روشن سازم تا در این راستا به رسالت اخلاقی و انسانی خویش جامه عمل پوشانده و بدین وسیله گام کوچکی را در راستای احقاق حقوق پایمال شده زنان بردارم.

نکته‌ای که باید بدان توجه شود این واقعیت مهم است که هر قراردادی دستکم دارای دو طرف متعامل بوده و قرارداد ازدواج نیز از این قاعده کلی مستثنی نیست. بنابراین لازم است که در چنین

موقعیت‌هایی دیدگاه‌های جنس مذکر را نیز دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم تا بدین واسطه متهم به یک طرفه قضاوت کردن نشویم. در راستای این هدف مهم، حتی‌المقدور تلاش کرده‌ام که با شوهران زنان فرودست و منکوب شده ملاقات داشته باشم تا از دیدگاه‌های آنان نیز مطلع گردم. زیرا این امر برای صادر کردن حکم نهایی امری گریزناپذیر می‌باشد.

باری، مستندات حاصله از این دیدارها آشکارا گویای این مطلب مهم است که مردان چنین پیوندهای متزلزلی، همسنگ زنان دستخوش ضایعات و عوارض این تعاملات منفی نمی‌شدند. به زبان ساده‌تر، همسران این مردان به مراتب بیشتر از جنس مذکر در دام اختلالات و نارسائی‌های روحی و جسمی گرفتار می‌آمدند. بله، بسیاری از این زنان فرودست، دستخوش عوارض و آسیب‌هایی چون فقدان خودباوری و عزت نفس، اختلالات فیزیکی و روحی، عوارض افسردگی و اضطراب و غیره می‌شدند.

به بیان دیگر در جریان ماه‌ها و سال‌های ازدواجهایی از این دست، جنس مؤنث چنان خودباوری خود را از دست می‌داد که اساساً بازگشت به موقعیت ماقبل ازدواج از این نظر برای این جنسیت آشکارا دشوار بود. فرضاً اگر پیش از داخل شدن در پیوند زناشویی، این زنان شاغل بودند، در صورت گرفتار آمدن در چنین ارتباطات ناسالمی، اکثریت قریب به اتفاقشان بازگشت به کار پیشین را دشوار و ناممکن می‌پنداشتند.

از سویی دیگر، واقعیتی که باید بدان توجه شود این است که بسیاری از همکاران بر این یافته‌هایم مهر تأیید می‌زنند. این امر آشکارا مرا از اتهام یکسویه‌نگری مبرا می‌سازد. به هر تقدیر، زنان قربانیان اصلی چنین

ارتباطات ناسالمی هستند زیرا بخش عمده ضایعات و اختلالات حاصله گریبان این جنسیت را گرفته و این نکته مهم بوسیله پژوهش‌های گسترده به اثبات رسیده است.

باری، پس از چندین سال مطالعه درخصوص شخصیت و ماهیت این نوع مردان کاشف به عمل آمد که این مردان بدون ذره‌ای تردید از اختلالات شخصیتی رنج می‌برند زیرا آشکارا گرفتار اختلال «کرختی عاطفی نمایان» بودند. چه در غیر این صورت مردان نیز مثل زنان گرفتار عوارض و اختلالات روحی و جسمی مرتب می‌شدند.

بنابراین تردیدی وجود ندارد که این مردان گرفتار اختلالات شخصیتی بوده و اکنون وظیفه‌ام این است که دقیقاً انگشت بر روی «اختلال مورد نظر» بگذارم. بدین منظور ادبیات موجود روانشناختی را مورد مطالعه قرار دادم تا به طریقی بتوانیم این نوع مردان را در «مقوله‌ای مشخص» بگنجانیم ولیکن هر چقدر در این راستا تلاش کردم نتوانستم به منظورم نایل آیم. زیرا اختلالاتی چون نارسیم (خودشیفتگی) جامعه ستیزی، سادیسم و غیره تأمل‌پذیر می‌نمودند اما هیچ کدام از این اختلالات، خصوصیات مردان مورد مطالعه‌ام را کاملاً دربر نمی‌گرفتند.

زیرا فرضاً مردی که گرفتار اختلال شخصیتی خودشیفتگی است، هیچ‌گاه نمی‌تواند عشق واقعی را متوجه طرف ارتباطی‌اش سازد. به زبان ساده‌تر این مردان جهت برطرف کردن این کاستی دست به تحرکاتی می‌زنند تا بدین وسیله دستکم به خودباوری کاذب نایل گردند. در این ارتباط می‌توانیم از چهره‌های عاشق پیشه نام ببریم.

بله، مردانی از این دست اگرچه تمایل به عشق‌ورزی به جنس مخالف کرده و بدین واسطه به اهداف خویش نایل می‌شوند ولیکن

واقعیت این است که این مردان اساساً محروم از این عاطفه لطیف انسانی هستند.

این در حالی است که مردان و شوهران مورد نظر نه تنها عاشق بودند بلکه این نوع ارتباطات ناسالم سالها نیز تداوم می یافت. روشن است که با این نشانه ها این شوهران نمی توانند گرفتار اختلالات شخصیتی خودشیفتگی بنیاد^۱ باشند چون همانطور که در بالا بدان اشاره شد. این مردان همسرانشان را دوست دارند. این در حالی است که مردان هوس پرست تحمل روابط پایدار و بلندمدت را نداشته و جهت سرپوش گذاشتن عقده های ریشه دارشان پیوسته از معشوقه های نو به نو شونده بهره مند می شوند.

از سویی دیگر این مردان نمی توانند گرفتار شخصیت جامعه ستیزانه باشند. زیرا این اختلال ویژگی های خاص خود را دارا می باشد. فرضاً واقعیتی که باید بدان توجه داشت این است که مردان جامعه ستیز از اختلالات روحی چندگانه ای در عذاب بوده و به هیچ گونه اخلاق و وجدانی پایبند نمی باشند. به زبان دیگر، این مردان جهت پیشبرد اهداف و مقاصد شرورانه خویش از هیچ عملی رویگردان نیستند. به عبارت ساده تر از برای این مردان جامعه ستیز، هدف، وسیله را توجیه می کند. این در حالی است که شوهران تحت مطالعه ام در این روابط خاص، مردانی مسئول و باورمند بوده و حتی المقدور موازین اخلاقی حاکم و مرسوم را مراعات می کردند.

به زبان ساده تر، این نوع حملات را به طور موزیانه و مداوم انجام می دادند تا بدین وسیله خودباوری و عزت نفس زن را زایل ساخته و پیامد این امر به هدف خویش که همانا کسب سلطه و قدرت بود نایل گردند.

گذشته از حالات و کیفیات بالا لازم است که به اختلالاتی چون سادیسم و مازوخیسم نیز اشاره کنم. به بیان دیگر در طی این سالها به کرات این سوال که آیا این مردان گرفتار اختلال سادیسمی (دیگرآزاری) می‌باشند، ذهنم را به خود مشغول داشته است ولیکن با توجه به خصوصیات متعارض این شوهران، نهایتاً به این نتیجه رسیدم که این مردان نمی‌توانند گرفتار این اختلال باشند چون همانطور که در سطور قبل بدان اشاره شد این شوهران عاشق همسرانشان بودند.

از طرفی دیگر لازم است که به این مسئله از منظری متفاوت نگریسته شود و آن اینکه برخی از متخصصین و مشاورین بر این باورند که این روابط خاص خود ناشی از ویژگی مازوخیسم بنیاد زنان می‌شود به این مفهوم که اساساً خود زن طالب چنین رفتارهایی از طرف شوهرش است چون از این طریق کسب لذت کرده و تشفی می‌یابد. به بیان دیگر این زنان ذاتاً آزار طلب (مازوخیست) می‌باشند.

در جواب این مدعیان و نظریه‌پردازان مغرض باید گفته شود که از گذشته‌های بسیار دور تاکنون از این ابزار جهت سرکوب توانمندی‌های بالقوه زنان سوءاستفاده شده و مطالعات انجام شده نه تنها آزارطلبی این زنان را ثابت نکرده بلکه نتایج حاصله از پژوهش‌ها، حاکی از این است که زنان آگاهانه در این راستا اجتماعی شده و فرهنگ‌پذیر می‌شوند.

به این معنی که جامعه رفتارهایی را از جنس مؤنث طلب می‌کند که در نهایت منجر به اتهام مازوخیسم بودن این جنسیت می‌شود.

باری، چون شوهران مورد مطالعه‌ام در هیچ کدام از مقوله‌های برشمرده شده در فوق نمی‌گنجیدند بنابراین چاره‌ای جز این نداشتم که برای این مردان خاص اصطلاح تازه‌ای وضع کنم.

در همین راستا نهایتاً این نوع مردان را در مقوله «شوهران سلطه‌طلب» گنجاندم. چون این تعریف جامع‌تر از تعاریف، مفاهیم و مقولات موجود می‌باشد. از طرف دیگر خوانندگان محترم باید توجه داشته باشند که در این مردان نیز برخی از خصوصیات اختلالات برشمرده شده در فوق نیز به چشم می‌خورد.

به هر تقدیر این شوهران علیرغم اینکه خواهان تداوم پیوند زناشویی می‌باشند. با این وجود با توسل جستن به حملات و انتقادات مداوم موجبات زایل شدن خودباوری و خودتکایی زن را فراهم آورده و بدین واسطه نهایتاً خود را قدرت برتر و عقل کل در خانواده جلوه داده و پیامد این امر تسلط و برتری خویش را حفظ می‌نمایند.

بله، شرمسارانه اعتراف می‌کنم که من نیز گرفتار چنین پیوند خفت‌باری بوده‌ام. لیکن اکنون که پیرامون ازدواج مرضی پیشینم اندیشه می‌کنم درمی‌یابم که این تجربه فی نفسه موهبتی بزرگ بوده است چون این امر سبب شده است که کیفیات چنین پیوندهای ناسالمی را با پوست و گوشت خود حس کرده و پیامد این امر تجارب سودمند حاصله‌ام را در اختیار خوانندگان محترم بگذارم تا آنها در آینده در دام چنین شوهرانی گرفتار نیامده و بدین طریق حقوق انسانی خویش را به نحوی شایسته کسب نمایند.

به هر شکل، شوهرم نیز مثل شوهر نانی مردی مبادی آداب، مردمدار، جذاب، خوش برخورد و نشاط‌آفرین بود اما این خصوصیات پسندیده در یک چشم برهم زدن محو شده و کیفیاتی منفی جایگزین‌شان می‌شد. به زبان ساده‌تر، شوهرم نیز بدون هیچ بهانه معقولی دستخوش خشم شده و بدین طریق حملات و انتقادات خود را متوجه من می‌ساخت.

فرضاً اگر واکس زدن کفش شوهرم را فراموش می‌کردم، متهم به

سهل‌انگاری و خودخواهی می‌شدم همینطور، اگر غذا قدری دیر می‌شد مواجه با حملات و انتقادات ویرانگری می‌شدم. به زبان ساده‌تر، رابطه من با شوهرم نمونه بارزی از این نوع روابط مرضی و ناپایدار بود. زیرا شوهرم پیوسته تلاش می‌کرد که توانمندی‌هایم را تحقیر کرده و بدین طریق خودباوریم را زایل سازد تا بدین شکل سلطه و قدرت خویش را تثبیت نماید. متأسفانه به علت فقدان آگاهی و شناخت کافی، این هدفش تقریباً محقق شده بود تا اینکه سرانجام زنانی از قبیل نانسی بودند که یکباره مرا از خواب غفلت بیدار کرده و به تدریج مصمم شدم که دستکم خودم را از این باتلاق زندگی سوز خلاص دهم.

نکته‌ای که در این ارتباط قابل ذکر است اینکه، حملات و یورش شوهرم در مقاطعی از زندگی مشترکمان تشدید می‌شد که او به لحاظ مادی متکی به من بود. به عبارت دیگر در هنگام رکود و مشکلات کاری شوهرم تأمین هزینه‌های خانواده برعهده من بود. بله، در این مقاطع دشوار و بحرانی بود که شوهرم حرفه و تخصصم را به باد استهزاء گرفته و تمامی روان درمانگران را تحقیر می‌کرد.

به هر شکل، کیفیات و تعاملاتی از این دست سبب شده بود که پس از ۱۴ سال دقیقاً کم و کیف پیوندمان را مورد مطالعه قرار داده و نهایتاً به این نتیجه برسم که شوهرم ذاتاً مردی زن‌ستیز و سلطه‌طلب می‌باشد. بنابراین چاره‌ای جز این نداشتم که با وی از در رویارویی برآیم چه در غیر این صورت، بقایای خودباوری‌ام نیز زایل شده و نمی‌توانستم در مسیر خودشکوفایی و بالندگی بیشتر سیر کنم تا اینکه بالاخره موقعیتی پیش آمد که به عنوان تلنگری آخر عمل کرده و مرا نهایتاً بسوی خودباوری و استقلال سوق داد و بدین شکل از شر نق زدن پیوسته شوهرم خلاصی یافتم.

موضوع از این قرار است که در اثر مساعی ام بالاخره موفق شدم که مسئله تجاوز جنسی به کودکان را بر روی سطح آورده و این نوع رفتارهای ناشایست را در معرض قضاوت قاطبه مردم قرار دهم. و این مهم نیز از طریق انعقاد قراردادی با یک ناشر بزرگ و مطرح میسر شد. باری، زمانی که قرارداد کتاب «زنای با محارم و عواقب آن» منعقد شد، شادمانه و پروازکنان خودم را به منزل رساندم تا، این خبر مسرت بخش را به اطلاع نزدیکترین کسم یعنی شوهرم، برسانم ولیکن متأسفانه در این روز بخصوص، شوهرم به علت مسایل کاری سردماغ نبود و زانوی غم بغل کرده بود.

بنابراین چاره‌ای نداشتم که این پیروزی بزرگ را به تنهایی جشن بگیرم. چون تجارب قابل استناد گویای این واقعیت تلخ بود که هر چقدر شوهرم کج خلق‌تر باشد به همان نسبت نیز، حملات و تحقیرهای خود را تشدید می‌کند. بله، این تجربه‌هایی بخش بالاخره بسان تلنگری آخر عمل کرده و موجب شد که یکبار برای همیشه خود را از شر یاده‌های شوهرم خلاصی داده و جهت شکوفا کردن هرچه بیشتر توانمندی‌های بالقوه‌ام، مساعی‌ام را نسبت به گذشته تشدید نمایم.

خوشبختانه این نگرش تازه ثمربخش واقع شده و توانستم که کتاب فوق‌الاشاره را به زیور طبع آراسته و از قبل بازتاب‌های گسترده آن موجبات و اسباب پیشرفت حرفه‌ایم را هرچه بیشتر فراهم آورده و از طریق یک برنامه رادیویی، تجارب لازم را در اختیار زنان منکوب شده قرار دهم تا بدین وسیله آنها نیز از شر انواع ارتباطات مرضی و ناسالم خلاصی یافته و پیامد آن پیوسته در مسیر خودشکوفایی سیر کرده و گام بردارند.

به هر شکل روشن است که مردان به ستم‌ها و تیپ‌های گوناگونی تقسیم می‌شوند که هر قشری ویژگی‌های خاص خود را دارا بوده و برای اینکه زنان

مردان زن ستیز و سلطه طلب را به درستی تشخیص دهند باید پاسخ بسیاری از سئوالات زیر مثبت باشد:

۱- آیا شوهرتان هم حرکات و رفتارهای شما را زیر ذره بین گرفته و مراقب رفتار و کردارتان است؟

۲- آیا برای خوشحال کردن شوهرتان مجبور هستید که از بسیاری از علایق و ترجیحات شخصی‌تان چشم‌پوشی نمائید؟

۳- آیا شوهرتان پیوسته دیدگاه‌ها، عواطف، علایق و دستاوردهایتان را به باد استهزاء می‌گیرد؟

۴- آیا در صورت تکدر و رنجش، شوهرتان متوسل به تهدید و ارعاب، کناره‌گیری، خاموشی و در خود فرو رفتن می‌شود؟

۵- آیا برای جلوگیری از بروز خشم و تغییر شوهرتان پیوسته مشغول مزه مزه کلمات تحرکات و عبارات خود هستید؟

۶- آیا تغییر خلق و خوی آنی او موجبات حیرت و سردرگمی شما را فراهم می‌آورد؟

۷- آیا در قیاس با شوهرتان احساس حقارت، خود کمترینی و بی‌کفایتی می‌کنید؟

۸- آیا حس حسادت و تملک او صورت مرضی دارد؟

۹- آیا شوهرتان گناه همه نارسائی‌ها و اختلالات ارتباطی را به گردن شما می‌اندازد؟

بله، همانطور که در فوق بدان اشاره شد چنانچه زنان با مردانی با این خصوصیات تعامل داشته باشند بدون تردید گرفتار شوهران زن ستیز بوده و باید به هر طریق ممکن این کاستی‌های ارتباطی را برطرف سازند. مشروط بر آنکه پاسخ بخش اعظم سئوالات نه‌گانه فوق مثبت باشد.

همانطور که مشهور است «عدو، شود سبب خیر» گر خدا خواهد. نانی این فرصت طلایی را در اختیارم گذاشت تا هرچه بیشتر در خصوص اینگونه ارتباطات مرضی و ناپایدار اندیشه کرده و به تدریج به فرضیات و توجیهات اساسمندی در این خصوص نایل شده و در ابتدا از طریق رادیو، نقطه نظراتم را به گوش مخاطبین رسانده، و پس از کسب بازخوردهای مشوقانه اولیه، کم کم دامنه روشنگری هایم را گسترش داده و در برنامه های تلویزیونی طیف وسیع تری از جنس مؤنث را پوشش دهم.

خوشبختانه واکنش های زنان بسیار برانگیزاننده بوده و این گروه از زنان به اشکال مختلف مراتب امتنان و تشکر خود را نسبت به من ابراز داشته اند و مدعی هستند که دیدگاه هایم در این خصوص آشکارا ناخچی شان بوده است. چه پیش از این نگرش، بسیاری از زنان فرو دست گرفتار اختلال «خودگناهکار پنداری» بودند و بسادگی بسیاری از اتهامات نائسانی را پذیرا می شدند ولیکن اکنون می توانند با استناد بر این ارائه طریق ها، بسادگی حملات و اتهامات شوهران خود را دفع کرده و از شر «خود مازوخیست پنداری» نیز خلاصی یافته و پیامد این امر، با شکوفا کردن توانمندی های بالقوه در مسیر بالندگی و پویایی سیر کرده و بدین شکل با کسب عزت نفس حقیقی حقوق پایمال شده شان را استیفاء نمایند.

بدین ترتیب به پایان این مقدمه نزدیک شده و امید قلیی ام این است که زنان گرفتار، با اِعمال دستورالعمل های مندرجه در این کتاب به تدریج وضعیت خود، دگرگون ساخته و نهایتاً از موضع و حقوقی کاملاً برابر با جنس مذکر وارد تعامل شوند. در راستای نیل به این هدف بزرگ، کتاب به دو بخش تقسیم شده است که بخش اول آن اختصاص به شوهران سلطه طلب و زن ستیز داشته و بخش دوم به ویژگی های زنانی می پردازد که گرفتار عشق

ورزی مرضی و زندگی سوز می‌باشند.

از سویی دیگر، روشن است که جهت رفع مشکلات و معضلات، در ابتدا باید از زوایای مختلف به مشکل نگریسته شود و پس از ارزیابی همه جانبه مشکل مورد مطالعه، گام‌های عملی جهت رفع آن برداشته شود. مشکلات زناشویی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست. بنابراین لازم است که شخصیت و ماهیت مردان ناسازگار اساسمندانۀ مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد تا فرد بتواند از سر آگاهی و شناخت کافی با طرف ارتباطیش تعامل داشته باشد.

به هر تقدیر در این کتاب از زوج‌هایی مثال آورده‌ایم که گرفتار ارتباطات مرضی و ناپایدار بوده و چنانچه خواننده محترم به هر مورد مثالی موشکافانه و هوشمندانه بنگرد بدون تردید به ظرایف تشخیصی راهگشایی نایل شده و می‌تواند کاستی‌های ارتباطی خود را برطرف ساخته و بیهوده به جنس مذکر باج ندهد. چون مستندات انکارناپذیر به راحتی نشان می‌دهند که از ناآگاهان سواری گرفته می‌شود. بنابراین برای اینکه زنان به حقوق انسانی خویش دست یابند لازم است که در دام مردان زن ستیز گرفتار نیامده و تعرضاتشان را در نطفه خاموش سازند. در خاتمه امید قلبی‌ام این است که این اثر گام کوچکی را در راستای استیفای حقوق کامل زنان برداشته باشد و اگر این مقصود حاصل آید مردم را دریافت کرده‌ام.

دکتر سوزان فرووارد فوریه ۲۰۰۲